

# کفتارهای عرفانی

نفرهای بیدخت (قسمت اول)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (مجنوب علیشاه)

استاد ویکم

پاییز ۱۳۹۰

فهرست  
جزوه هشتادویکم - گفتارهای عرفانی  
سفرهای بیدخت (قسمت اول)

صفحه

عنوان

- صدا وسیله‌ی ارتباط / حواس ظاهری و حواس باطنی / گوش دادن و دیدن گوینده / انسان در سیر و سلوک بر همه‌ی خواسته‌هایش مسلط می‌شود و غضب یا ترس از چهره‌اش فهمیده نمی‌شود..... ۶
- عرفان روح جهان و روح ادیان است / شریعت تقدّم زمانی و طریقت تقدّم معنوی / آداب و رسوم / عزاداری / ذکر محاسن ائمه در عزا و تولّد / اختلاف در تولّد و وفات ائمه..... ۱۳
- تاریخ صدر اسلام / گروه‌های مختلف مسلمانان در مدینه / طریقت و شریعت..... ۲۴

- در مورد سوره‌ی حاقّه / قیامت / آیات قرآن در مورد قسم  
نخوردن خداوند / تفسیر و معنا کردن آیات قرآن، باید با خود  
قرآن باشد / راجع به سوره‌ی معارج / صلاة به معنای یاد خدا ..... ۳۰
- در مورد سود بانک‌ها / مال حلال و حرام / درباره‌ی ربا / بانک  
خصوصی / صحیح بودن سودی که بانک‌های دولتی می‌دهند /  
حکم شرعی و حکم طریقتی در مسائل مالی و نظر شبلی ..... ۴۰
- فهرست جزوات قبل..... ۵۱**

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

صدا وسیله‌ی ارتباط / حواس ظاهری و حواس باطنی / گوش دادن و دیدن گوینده /

انسان در سیر و سلوک برهمی خوارت‌نایش مسلط می‌شود و غضب یا ترس از چهره‌اش

فهمیده نمی‌شود<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

صدا در همه‌ی نوشته‌ها و گفته‌هایی که به کار بردند چه عرفا چه غیر عرفا، وسیله‌ی ارتباط است. یعنی تفهیم و تفهم است، بفهمیم و بفهمانیم. این مسأله غیر از حرف زدن، از راه‌های دیگری هم فهمیده می‌شود یعنی بشرها اینطوری عادت کردند، در خود حیوانات هم هست. در حیوانات مثلاً فیل، می‌بینید گوشش را حرکت می‌دهد، علامت غضب است، در همه‌ی حیوانات، به خصوص حیوانات اهلی، می‌فهمیم. انسان سعی کرده بیشتر این چیزها را از راه زبان بگوید ولی از راه زبان همه چیز کاملاً فهمیده نمی‌شود به خصوص درجه‌ی شدت و ضعف آن احساسی که انسان دارد.

در انسان احساس و عادات و اخلاق، همه‌ی اینها هست، تمام

تراوشاتی که از آن حاصل می‌شود فهمیده می‌شود. وقتی که کسی عصبانی می‌شود می‌بینید که رنگش قرمز می‌شود، وقتی می‌ترسد رنگش زرد می‌شود و امثال اینها. وقتی خیلی ناراحت می‌شود عضلاتش سفت می‌شود. یک طریق فهم دیگری هست که احساس نمی‌کنیم یعنی نگفتند و آن طریق به اصطلاح امواج مغز است. یکی را می‌بینید شما خودبه‌خود دفعه‌ی اولی که دیدید از او خوشتان می‌آید یا بالعکس خوشتان نمی‌آید البته سعی کردند به اصطلاح روانکاوها یک دلایلی برایش پیدا کنند که بعضی از آن دلایل درست هم هست ولی همه‌اش آن نیست. یک جهتش از نگاه به خصوص از چشم است، ابوعلی سینا می‌گوید چشم دریچه‌ی بدن است البته او از نظر طبّی و بدنی می‌گوید که نگاه می‌کردند و از چشم می‌فهمیدند چه بیماری دارد به خصوص زردی، یرقان از چشم کاملاً دیده می‌شود ولی غیر از آن در قلمروهای دیگر هم هست چشم را بحث کردند به خصوص مرتاضین هند و هینوتیزمی‌ها استفاده کردند البته در هینوتیزم یک چیزی است که یک درجانش محسوس است و دیده می‌شود بعد همین را خودشان یک طوری تعبیر می‌کنند، یک طیبب اگر بخواهد این را تعبیر کند طور دیگری تعبیر می‌کند.

یک سری کتاب‌هایی نوشته شده که آقای دکتر جمالیان ترجمه کرده است (دیدن من آمد من هم باز دیدش رفتم) البته ترجمه است

آنها بیشتر تأکید می‌کنند روی تلقین شخص ولی غیر از تلقین، مثل اینکه آدم وقتی می‌خواهد حرف کسی را گوش بدهد و خوب بفهمد، نگاهش هم می‌کند. چرا مردم به روضه‌خوانی می‌روند؟ حالا چرا مردم می‌روند، غیر از هزار دلیل؟ فرض کنید چرا مردم، فقرا می‌آیند به مجلس که ببینند؟ نوار که هست نوار گوش بدهند. تلویزیون، رادیو، به‌خصوص رادیو، ولی این را ترجیح می‌دهند چرا؟ چون از نگاه هم مثل اینکه فهمیده می‌شود حالا بیشتر این خواسته از راه نگاه فهمیده می‌شود. وقتی هم در یک مجلسی یا روضه‌ای هستید که گوش به حرف می‌دهید همه می‌خواهند یک جایی بنشینند که گوینده را ببینند. می‌توانند به دیوار تکیه بدهند و گوش بدهند. نه! فقط گوش نیست. تمام حواس و هوش و بدن کار می‌کند. بشر آمده سعی کرده که اینها را منحصر کند و در زبان متمرکز کند. بشر اولیه زبانش خیلی مختصر بود این همه لغت که ما الان داریم، چه زبان روسی، چه انگلیسی، چه فرانسه، این همه لغت که نداشتند ولی همه‌ی احساسات را نمی‌شود به زبان آورد به‌خصوص آن احساساتی که درجات دارد یکی را دوست دارید خیلی معمولی‌تر، یکی را بیشتر از او دوست دارید، سوّمی را از هر دو بیشتر، چهارمی همینطور، این درجات را نمی‌شود با لغت گفت فقط می‌گویید مثلاً این را دوست دارم، این را خیلی دوست دارم، این یکی را خیلی خیلی دوست دارم، همین که می‌گویید خیلی، دیگر تمام می‌شود،

کافی نیست چون کافی نیست سایر حواس به کمک می‌آید سایر حواس چه حواس ظاهری که حس می‌کنیم چه حواس باطنی. گوینده هم (آن کسی که در هر مجلسی صحبت می‌کند) سعی می‌کند از هر طریق بتواند، مطلبش را به دیگران بفهماند. این مطلب گفتند غیر از چشم کار می‌کند فکر هم کار می‌کند این اثر را ببینید در طی تاریخ عرفا از همان خیلی قدیم قبل از اینکه بشر همه‌ی این چیزها را بفهمد (حالا کم‌کم دارد می‌فهمد) قبل از اینکه بفهمد این مطالب را می‌دانسته، از کجا می‌دانسته؟ از همانجایی که می‌دانست خداوند او را آفریده. تمرکز حواس، این اثر را دارد.

اینهایی که احضار روح می‌کنند، نه مثل خیلی‌ها که الکی احضار روح می‌کنند، در فکر خیلی‌ها دیده شده، فکر را متمرکز می‌کند و کسی را می‌خواهد، می‌خواند او بلند می‌شود می‌آید. این چیست؟ می‌گوید که بلند شو بیا این دستمال را بردار، بچرخان. به جای این صدا آن فکر این کار را می‌کند.

این داستان را شنیده‌اید، خودم هم چند بار گفته‌ام. علی علیه السلام پای منبر نشسته بودند عمر خلیفه‌ی دوّم قشون به ایران فرستاده بود برای فتح ایران (این را هم بدانید نگویند عرب ایران را فتح کرد، عرب ایران را فتح نکرد، اسلام ایران را فتح کرد) منتها عرب این انقلاب را توانست سوار بشود، خیلی‌ها در انقلابات دنیا دیدیم انقلابی به وجود



می‌آید یکی می‌پرد روی انقلاب سوار می‌شود بر انقلاب، ولی انقلاب را به وجود نیاورده. ایران را هم اسلام فتح کرد قشون فرستاده بودند که ایران را فتح کنند، علی پای منبر نشسته بود و در آن عالمی بود که ان شاء الله یک ذره‌ای از آن حالت به ما برسد، از وسط حرف عمر از پایین فریاد زد: ای عُمَر! مسلمان‌ها دارند شکست می‌خورند. عمر خیلی مرد خشنی بود، کسی مگر جرأت داشت وسط حرفش حرف بزند؟ مثلاً گفته بود که احادیث پیغمبر را جمع نکنید، ننویسید بعد شنید کسی نوشته صدایش زد گفت نوشتی؟ گفت بله گفت بیاور، آن را آورد، آن را پاره کرد یک لگد به او زد گفت برو. خیلی مرد خشنی بود البته خشونتش شخصی نبود آدم متعصبی بود. فرق اسلام علی و عمر در همین بود علی یک اسلام آورد برای تمام جهان، عمر در اسلام متعصب بود. به هر جهت فریاد زد که ای عُمَر! قشون اسلام دارند شکست می‌خورند، عمر می‌دانست علی بیخود نمی‌گوید، گفت چه کار کنم؟ آنها آنجا هستند و من اینجا، چه کار کنم؟ حضرت فرمودند که تو بگو الله اکبر چندین بار بگو الله اکبر تا قشون ما در آنجا بشنود و تقویت بشود. گفت من بگویم الله اکبر این صدا چطور به آنها می‌رسد؟ حضرت فرمودند تو بگو من می‌رسانم، اینجاست آن نکته، که او گفت و حضرت هم به قشون رساندند، نکته در اینجاست.

قدیم که از این بلندگوها نداشتند ضبط صوت هم نداشتند که

بگیرند ده روز بعد به آنها برسد. همانوقت آنها شنیدند که از شش طرف الله اکبر بلند شد یعنی هم رادیو، دستگاه فرستنده مثل رادیو که ما می‌گیریم الان حرف می‌زند مثلاً در سوئد، در آمریکا همان لحظه ما می‌شنویم. یک دستگاه فرستنده است یکی گیرنده. هر دو دستگاه نزد علی بود هم این را فرستاد هم آنجا گفت بگیرد. این غیر از صداست. عرفان و درویشی از اوّل می‌خواسته است همه راه سالکین را متوجه کند و یاد بدهد تمرکز حواس در اعصاب مؤثر و مفید است.

به تدریج اگر آن سیر و سلوک در همین ردیف برود انسان بر همه‌ی خواسته‌هایش مسلط می‌شود دیگر غضب از چهره‌اش فهمیده نمی‌شود، ترس از چهره‌اش فهمیده نمی‌شود مسلط بر ترس است.

حالا علی که نه، داستانی در مورد یک شاگرد علی، مالک‌اشتر. مالک‌اشتر حاکم یک شهری بود چون آنوقت‌ها حاکم اختیار داشت به او گفتند که فلان قصاب یا فلان کاسب بداخلاق است به مردم توهین می‌کند. حُکام آن موقع بین مردم می‌رفتند، رفت مغازه‌ی این کاسب، خواست چیزی بخرد فهمید بله راست می‌گویند بعد که رفت عصبانی شد ولی هیچی نگفت او هم نفهمید که این عصبانی شده بعد که رفت سایرین گفتند فهمیدی این که بود؟ گفت نه، گفتند حاکم بود، فرماندار بود خیلی ترسید دنبالش دوید و رفت در مسجد دید دارد نماز می‌خواند، ایستاد نمازش تمام شد معذرت‌خواهی کرد. گفت من آمدم اینجا برایت

دعا کنم که این اخلاق سگت را خدا بگیرد.

یا در مورد علی علیه السلام و آن داستانی که دشمنی آمده بود و علی علیه السلام او را می‌خواست بکشد، پیروز شد و وقتی می‌خواست او را بکشد روی علی تف می‌اندازد. ما اگر کسی دشمن هم نه، در خیابان تف به روی صورتمان بیندازد، چه کار می‌کنیم؟ می‌خواهیم آنجا خودش را از بین ببریم که هیچ، صد جد و آبادش را هم از قبر در بیاوریم. علی بلند شد چند قدم راه رفت. او نفهمید که علی چرا بلند شد، گفت چرا بلند شدی؟ گفت غضبناک شدم او غضب علی را نفهمید یعنی از چهره دیده نمی‌شد، بر همه چیز مسلط بود. این چیزی است که عرفا مسلط هستند. بر این مسیر در طی تاریخ در هر جا رسمی می‌دیدند که آن رسم خوب بوده غیر از رسوم و عاداتی که خودشان داشتند آن رسم را هم می‌گرفتند، این است که اگر ما می‌خواهیم ان‌شاءالله در همین دنیا هم بر خودمان مسلط باشیم باز همین دستورات طریقتی که به ما دادند باید انجام بدهیم ان‌شاءالله.

عرفان روح جهان و روح ادیان است / شریعت تقدم زمانی و طریقت تقدم

معنوی / آداب و رسوم / عزاداری / ذکر محاسن ائمه در عزاء تولد / اختلاف در تولد و

وفات ائمه<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

آنهایی که سه روزشان تمام شده می‌توانند برای عید، فردا تولد حضرت علی بمانند و فردا از ظهر به بعد حرکت کنند برای اینکه روز تولد حضرت علی یک عیدی است، یک جمعه‌ای حساب می‌شود، جمعه عید هفتگی ما مسلمان‌هاست.

عرفا در همه‌ی مذاهب بودند و شباهتی که خیلی با هم دارد برای چیست؟ برای اینکه روح هر دین عرفان است. روح هم که فرق نمی‌کند ما خودمان بشرها که خودمان می‌گوییم، روحی دارند که این روح از اول عمرشان که هستند همان است، روح عوض نشده تکامل پیدا می‌کند چیزهایی را بلد نیست، یاد می‌گیرد ولی روح همان است. یکی که هفتاد سالش است همان روحی را دارد که یک وقتی بچّه‌ی

شش ماهه بوده است. عرفان هم چون روح جهان است، روح ادیان است فرقی نمی‌کند در ادیان. در زمان حضرت آدم که دین به این صورت به این معنا نبود زمان نوح، زمان موسی، عیسی همه عرفانشان یعنی در واقع شناخت خدا. همین امر هم موجب یک اشتباهی شده که بعضی‌ها می‌گویند عرفان و تصوّف از زردستی به ایران آمده، بعضی‌ها می‌گویند از مانوی‌ها به ایران آمده، بعضی‌ها می‌گویند از مسیحی‌ها، هر کدام چیزی می‌گویند. بعضی‌ها می‌گویند از هندوستان به ایران آمده. همه شباهت‌هایی است که بین عرفان اسلامی یعنی عرفان ما و عرفان سایر ادیان هست. روی این اصل می‌گویند که ایران از آن گرفته، ولی لازم نیست که از آن گرفته باشد.

فرض کنید که بشر اوّلیه یا هر بشری گرسنه‌اش است وقتی می‌بیند یکی دیگر گرسنه‌اش است دارد از میوه‌های درخت می‌خورد این هم می‌رود از میوه‌های درخت می‌خورد می‌گویند از او یاد گرفته، از او به این رسیده نه! از خداوند به هر دو رسید. چیزی که از خداوند رسیده به هر دو رسیده و مثل هم است. این است که عرفان از این جهت در صورت ظاهر احکام مزیت و رجحان دارد. به اصطلاح می‌گویند که احکام شریعت تقدّم زمانی دارد ولی طریقت تقدّم معنوی دارد یعنی از لحاظ زمان اوّل باید به شریعت بپردازد ولی مهم‌تر طریقت است یعنی روح آن چیزها. این است که در همه‌ی چیزها می‌بینید که

احکام طریقت مثل هم هستند.

یک آداب و رسومی می‌ماند. آداب و رسوم جزء عرفان و تصوّف نیست، مثل اینکه بگوییم که خم و راست شدن جزء دین اسلام است نه! خم و راست شدن جزء دین اسلام نیست، مجموعه نماز جزء دین اسلام است که این مجموعه چندین جزء دارد که یکی از آن خم و راست شدن است به نام رکوع. آداب و رسوم هم همینطوری است یک چیز اضافه‌ای است، در اینجا فرض کنید مسلمان‌های یک منطقه به هم دست می‌دهند سلام می‌کنند صورت همدیگر را به عنوان تحیت می‌بوسند. یک جاهایی مسلمان هم اگر باشند همانطور است محلّی‌ها هم اگر باشند همانطور است، اینها مثلاً دماغشان را به هم می‌مالند. هر جایی سلام یک‌طور است این آداب و رسوم غیر از خود اصل است کما اینکه مثلاً انتقادی که بر درویشی می‌کنند می‌گویند کجا پیغمبر می‌گفت این پنج چیز را بیاورید؟ یا کجا علی می‌گفت که چنین کنید؟ باید به آنها گفت کجا علی می‌گفت سیگار بکشید که سیگار می‌کشید؟ همان خشونت‌ی که وهابی‌ها در اوّل حکومت در عربستان سعودی داشتند که سیگار کشیدن را هم حتّی جرم می‌دانستند حالا البتّه فرق کرده است.

اینها آداب و رسوم است، آداب و رسوم برای این است که معنا محکم‌تر بشود یعنی وقتی شما با کسی دوستی دارید عید به دیدنش

می‌روید این دیدن رفتن و تبریک گفتن جزء مسلمانی نیست، جزء هیچی نیست این برای این است که آن محبتی که بین شماها هست، محکم‌تر بشود آن محبت جزء دین است و به قول حضرت جعفر صادق: هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟ آیا دین چیزی غیر از دوست داشتن، دوستی و مهربانی است؟ این است که از این آداب و رسوم انتقاد می‌کنند و ایراد می‌گیرند یا مسأله را نمی‌دانند یا می‌دانند به رویشان نمی‌آورند. به هر جهت یکی از چیزهایی که انتقاد می‌کنند همین است که بدانند که این جزء دین نیست. جزء دین یعنی اساس دین همان رابطه‌ی معنوی بین نماینده‌ی الهی چه پیغمبر چه امام چه وصی امام با افراد است.

در بین آقایان روضه‌خوان‌ها و وعاظ در منبر می‌گویند و همه‌ی ما هم شنیدیم که وقتی قضایای کربلا تمام شد یعنی شکست خوردند به هر که گفتند (یعنی رسم آن زمان این بود) که جنگ که می‌کردند کشته‌های آن طرف (کشته‌های مهمم را، همه را نه) سر فرماندهی لشکرشان را جدا می‌کردند و به‌عنوان موفقیت می‌آوردند. هر که را انتخاب کردند برود به گودال قتلگاه حاضر نشد چون همه می‌دانستند این که کشته شده پسر پیغمبر است. گشتند یک مسیحی که برای گردش آمده بود، به‌قول امروز توریست یا آمده بود گزارش تهیه کند، (یا به‌قولی پزشک و جراح لشکر دشمن بود) این مسیحی را پیدا کردند به او گفتند برو این کار را بکن. او هم آمد به گودال قتلگاه، او آمد که

وظیفه‌اش را رفتار کند وظیفه‌ای که به گردن گرفته بود ولی قبل از او امام حسین وظیفه‌اش را انجام داده بود. چون امام حسین برای هدایت اینها بود. فریاد زد اگر دین جز با کشتن من محکم نمی‌شود ای شمشیرها زودتر بیاید و مرا بگیرید.

این مسیحی در آنجا درس خواند؟ در همان ثانیه نماز یاد گرفت؟ شکایات نماز را پرسید؟ قرائتش درست شد؟ کدام یکی از این اعمال مسلمانی را انجام داد؟ بعضی‌ها می‌گویند اگر قرائت درست نباشد نماز باطل است، چنین نمازی نخوانی بهتر است، درست نیست. یکی هم که نمی‌تواند، می‌گوید بهتر؛ نماز نمی‌خوانم.

اساس دین و اساس عرفان همین است. ولی آنچه آداب و رسوم در شریعت هست همه باید انجام بدهند. از آداب و رسوم، نماز پنجگانه است، پنج نوبت نماز است که به همان شکلی که گفتند باید انجام داد، همه‌ی آداب و رسومی که هست. روزه بگیرید یا روز عید قربان و عید فطر روزه نگیرید سایر ایام آزاد است و اینگونه دستورات.

و اما یکی از این آداب، که همه‌ی ملت‌ها متوجه این مطلب هستند آداب عزا و عید و جشن است. در همه جای دنیا البته برای عزاها یک مقرراتی هست ولی عزا را برای مرده‌ای که تازه رفته انجام می‌دهند. این عزا در اسلام یک جنبه‌ی اجتماعی سیاسی دارد، در اسلام اولیه یعنی اسلامی که پیغمبر هم مسلمان بود در آن اسلام عزایی



نیست. برای اینکه چقدر از نزدیکان و اقوام پیغمبر و آنهایی که حتی از لحاظ اسلامی هم در درجه‌ی خیلی بالا بودند حمزه‌ی سیدالشهدا علیه السلام و خیلی از این اشخاص، یاسر و سمیه، پدر و مادر عمار، البته همه از شهادت اینها متأثر شدند ولی هیچ برایشان عزاداری نکردند، سال بگیرند، چهلم بگیرند، پانزدهم بگیرند عزاداری نکردند. این عزاداری‌ها که در بین ما شیعیان متداول شده و ائمه‌ی بعدی هم تأیید کردند غلط نیست، جهتش جهت اجتماعی دارد یعنی جهت این است که ما به این بهانه یادمان بیاید از بزرگان گذشته‌مان و از کارهایی که آنها کردند و سعی کنیم دنبال آنها برویم، به این منظور بود. در دورانی که اوایل بعد از معاویه، علی علیه السلام را اصلاً خلیفه نمی‌دانستند می‌گفتند امیرالمؤمنین ابوبکر، امیرالمؤمنین عمر، امیرالمؤمنین عثمان، و از علی علیه السلام بالای منبرها بدگویی می‌کردند. یک امر الهی است امام حسن و امام حسین پای منبر نشستند آن مردک به‌عنوان رئیس خلیفه آنجا نشسته یک مردک دیگر بالای منبر دارد از پدر این دو بزرگوار بد می‌گوید و لعن می‌کند آن هم یک چیزهای قلمبه‌ای که همه می‌دانند دروغ است، همه هم نشستند گوش می‌دهند و باید هم گوش بدهند. یا در این دورانی که آن داستان را من در کتابی ندیدم ولی از اشخاص مختلف شنیدم، در آن دورانی که یکی آمد خدمت حضرت امام محمد باقر (حالا اسمش را به یاد نمی‌آورم) گفت که من فلان کس هستم یک

همکلاسی داشتم که فرزند یا نوهی امام حسن بود راستش گم کردم اصلاً نمی دانم. برای اینکه فرزندان امام حسن را هم هر جا می دیدند می کشتند برای اینکه اینها قیام نکنند ولی من دلم می خواهد او را ببینم او کجاست؟ حضرت فرمودند که به پسرعمویشان بگویید با حضرت مراوده داشت، فرمودند برو به شهر کوفه (حالا این در مدینه بود) برو به شهر کوفه آخرهای شهر فلان کوچه، (یک کوچه ای را اسم بردند) بنشین در آن کوچه این رفیق تو سقایی می کند، آب فروشی می کند یعنی مشکِ آب را آب می کند می آورد به خانه ها می فروشد زندگی می کند بعد که آمد برو پیش او از قول من هم به او سلام برسان. این مرد آمد در کوفه همانجایی که گفته بودند ایستاد، آخر شب دید یکی آمد شتری دارد بلند شد سلام کرد و نشانی داد، از قدیم آشنا بودند بعد گفت که بگذار این خانه ها منتظرند من آب به آنها برسانم بعد با هم صحبت می کنیم رفت و بعد آمد و دو، سه روز یکدیگر را می دیدند (و حالا مابقیش زیاد مؤثر نیست) که پسر امام حسن یا نوهی امام حسن به این وضعیت زندگی می کند که می گوید زن و بچه دارم، آنها نمی دانند من فرزند رسول خدا هستم! در این خصومت چه کسی می تواند اسم امام حسین را ببرد؟ کسی جرأت داشت؟ اسم علی را که لعن می کردند (العیاذبالله) کسی می توانست اسم امام حسین را ببرد؟ نه! چه کار می کردند برای اینکه اسم امام حسین و کارهای او را بگویند، عزا

می گرفتند. روز عاشورا حضرت سجاد و سایرین می گفتند امروز سالروز شهادت به قول آنها شهادت نه، سالروز فوت پدرم است می خواهیم برایش گریه و عزاداری کنیم، عزاداری می کردند همان حرفهایی را که می خواستند بگویند و در مردم بماند و از بین نرود همان حرفها را در عزا می گفتند. حضرت سجاد، حضرت زینب، حضرت سکینه، صحابه شان اینها همه هر کدام یکی از اجدادشان در آن جنگ شهید شده بودند، این کار را می کردند. به این طریق مکتب شیعه را نگه داشتند نه اینکه عزاداری کنند. عزا در واقع برای خود ماست، ما به حال خودمان گریه کنیم. بعد کم کم معلوم شد که گفتند وقتی این ماه رسید شعرا می آمدند در مدح حضرت شعر می گفتند حالا که می بینید در بالای منبر، وقتی مجلس ختم کسی می روند آنقدر (راست که می گویند) ولی اینقدر محاسن دروغی هم به آن متوفی نسبت می دهند که دیگر پناه بر خدا. اینها که دیگر هر چه می کردند معایبی که نداشتند، هر چه می گفتند محاسن بود. همان حرفها را می گفتند بعد به این طریق کم کم شیعه پا گرفت، چون خیلی ها هم آمدند گفتند مکتب شیعه غیر از شیعه ی سیاسی است که با خلفا بد بود و مبارزه می کرد مکتب شیعه به این طریق ماند. کم کم این که باقی ماند آنوقت تولدها را گرفتند. دیدند دیگر هر کسی یک بار که بیشتر فوت نمی کند یک روز مراسم می گرفتند بعد دیدند کم است گفتند همانطور که کسی

یک روز می‌میرد یک روز هم متولد می‌شود آن روز تولد را هم آمدند اسم بردند. روز تولد امام حسین چه بگویند؟ امام حسین وقتی که به دنیا آمد که یک بچه‌ای بود مثل همه‌ی بچه‌های دیگر، از او چه بگویند؟ زندگی‌اش را می‌گفتند همان حرف‌هایی که می‌خواستند در عزا بگویند اینجا هم می‌گفتند، دو برابر شد این رسم هم در داخل شیعه شد که در عزا و تولد در هر دو ذکر محاسن امام می‌شود و مسلماً وقتی یاد امام حسین باشد ذکر شهادتش هم می‌شود عزا و تولد از این حیث یکی است مثل هم حساب می‌شود یعنی در هر دو محاسن را می‌گفتند.

اما چون عرف محیط اولیه‌ی اسلام که در عرب بود و همچنین خود عرف اسلام زیاد به عزا و تولد اهمیتی نمی‌داد خیلی اختلاف افتاد. مثلاً حضرت پیغمبر که به‌جای خود، حضرت پیغمبر در زمان حیات خودشان شهرت جهانی داشتند، غیر از حالا ولی مع‌ذلک در وفات پیغمبر اختلاف است آن اوایل اکثراً می‌گفتند وفات پیغمبر دوازده ربیع‌الاول است یعنی می‌گفتند تولد و وفات و هجرت همه در دوازده ربیع‌الاول بود حتی کتاب *اصول کافی* کلینی که از کتب معتبر فقه است (چهار تا کتاب معتبر داریم یکی *اصول کافی* است) این هم همین تاریخ دوازده ربیع‌الاول را می‌گوید. نمی‌دانم چطور شده است که گفتند نخیر ۲۸ صفر بود ولی اهل سنت همان دوازده ربیع‌الاول می‌گیرند اما مراسمی ندارند تاریخ وفات را ۱۲ ربیع‌الاول می‌گویند.

همین را برای تولدها می‌گویند، به طریق اولی این اختلاف هست برای اینکه بچه‌ای که به دنیا می‌آمد فرض کنید که حالا امام حسین در زمان پیغمبر به دنیا آمد ولی خود پیغمبر وقتی به دنیا آمد ظاهراً کسی نبود نه پدری داشت، نه ثروتی داشت، بچه‌ی یتیمی بود کسی دقت نمی‌کرد. یک کم شاید بعدها یادشان می‌آمد و می‌گفتند. مادر هم که خیلی از تولد خبر دارد، در سه سالگی پیغمبر، مادرش رحلت کرد. این است که خیلی اختلاف در تاریخ تولدها و در وفات‌ها بود.

حتی علی علیه السلام غیر از آن اهمّیت معنوی که در نزد ما شیعه دارد نزد تمام مسلمین یک اهمّیت خاصی داشت و دارد. آخر هم که خلیفه بود در حالی که خلیفه بود یعنی حاکم بود شهید شد مع‌ذلک در تاریخش اختلاف است. یک عده‌ای می‌گویند که در ۱۷ رمضان حضرت ضربت خورد و در ۱۹ رمضان رحلت کرد. روّاة شیعه می‌گویند در ۱۹ رمضان ضربت خورد و در ۲۱ رمضان رحلت کرد. در همه‌ی این وقایع یک اختلافی هست. این اختلاف مهم نیست هر چه می‌خواهیم بگیریم منظور این است که ما یک بهانه‌ای داشته باشیم که یاد آن بزرگان بکنیم و ببینیم چه کردند؟ ما هم همان کار را بکنیم! یعنی مقایسه‌ی کار خود ما و کار آنها دردآور بود، به حال خودمان گریه کنیم. بنابراین از این جهت تولد و وفات هر دو یکی است.

۱۳ رجب هم که ان شاء الله امشب است (در امریکا گفتند شیعیان آنجا ۱۳ رجب را امروز می‌گیرند) حالا فرق نمی‌کند، به هر حال ۱۳ رجب به نظرم اختلاف نیست. چند تا واقعه هست که به یک مناسبت‌هایی موجب شده که اختلافی در آن نباشد.

حالا اینجا چون رسم هم هست شب می‌گیرند امشب که شب دوشنبه هم هست مجلس در مزار برای هم آقایان، هم خانم‌ها خواهد بود. البته فردا صبح هم استثنائاً خدمت شما در همانجا خواهیم رسید و به مزار می‌آیم، شماها هم ان شاء الله آنجا همه خواهید بود چون هر که تا حالا هست قاعدتاً تا فردا خواهد بود. ان شاء الله اگر عمری باشد.

## تاریخ صدر اسلام / گروه‌های مختلف مسلمانان در مدینه / طریقت و شریعت<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اینکه فرمودند تاریخ ملل و اقوام را بخوانید و قرآن هم همه جا از اقوام مختلف تاریخ مثال زده، برای عبرت گرفتن است. ما اگر تاریخ اسلام را بخوانیم در زمان خود پیغمبر که توسعه‌ی ظاهر اسلام بود البته بعد از آنکه حضرت به مدینه مهاجرت فرمودند اسلام توسعه پیدا کرد و یک حکومتی شد. تا آن تاریخ، اسلام، حکومت نداشت در مکه فقط تربیت مذهبی، تربیت مخلصین و مؤمنینی از قبیل ابوذر، عمار، یاسر و سمیه پدر و مادرش و امثال اینها بود. حتی حمزه عموی حضرت تحت تربیت بود، علی، خدیجه، اسلام اینطور نخبه‌های اخلاقی را پروراند. در مدینه دو گروه در اسلام ظاهر شدند یکی این گروه از این قبیل که تمام محاسن اخلاقی را دارا بودند همان چند نفری که اسم بردم ابوذر و مقداد و عمار و یاسر و اینها. یک گروه دیگری هم که به ظاهر مسلمان بودند و به هیچ‌وجه حکم غیر مسلمان بر آنها جاری نمی‌شد. چه بسا بعضی از اینها خیلی خطاهایی هم می‌کردند کمالینکه راجع به خالدبن ولید می‌گویند و... خیلی‌ها از این قبیل بودند، ولی هرگز

نگفتند اینها مسلمان نیستند. کما اینکه در یکی از جنگ‌ها زید که خیلی هم مورد توجه حضرت بود و از صحابه‌ی تربیت شده بود در زمانی که در مکه هم بود او را در یک جنگی فرستاده بودند، کسی بعد از آن جنگ آمد به پیغمبر گفت زید کسی که شهادتین گفت را کشت و حال آنکه مسلمان را نباید می‌کُشت. او را به جنگ کفار فرستاده بودند. حضرت احضارش فرمودند. گفتند تو کسی که شهادتین گفته بود را در جنگ کُشتی؟ گفت بله فلان کس که رئیس قبیله بود من نزدیکش رسیدم می‌خواستم او را بکُشم شهادتین گفت. من گفتم این چرا تا حالا نگفته؟ شهادتین را از ترس گفته است، دروغگو است برای همین او را کُشتم. حضرت فرمودند تو مگر از دلش خبر داشتی؟ شاید واقعاً مسلمان شده بود؟! کسی را که شهادتین می‌گوید مسلمان است حق نداری او را بکشی. می‌بینید از این قبیل چه اشخاصی بودند. معاویه، یزید، ابوسفیان، مروان و خیلی‌ها بودند. بله شهادتین می‌گفتند. اینها یک گروه بودند. اختلاف این دو گروه بعد از مرگ پیغمبر پیدا شد. بعد از مرگ پیغمبر در همان جلسه‌ی اول یک انشعاب در اسلام پدید آمد و آن اینکه بعضی‌ها گفتند پیغمبر رفت و کسی را تعیین نکرد ما خودمان باید بنشینیم و خلیفه تعیین کنیم اینهایی بودند که از معنویت اسلام زیاد خبری نداشتند و در آن عوالم نبودند.

یک گروه دیگری که ما شیعه به آنها می‌گوییم پایه‌ی شیعه بود



گفتند نخیر پیغمبر علی را تعیین کرد و بر پیغمبران است که جانشین خود را تعیین کنند بر هر یک از رهبران الهی است، چه مستقیماً خدا آنها را معین کرده باشد مثل پیغمبران و یا ائمه و اولیاء که باید جانشین خود را تعیین کنند و پیغمبر هم جانشین تعیین کرد علی است ما هم پیرو علی هستیم. این گروه شیعه هم در آن اختلافی نبود یعنی همه در این قسمت متفق القول بودند تا بعد از غیبت امام. در داخل شیعه انشعاب پیدا شد. یک عده‌ای گفتند که امام رفت فرمود که هر چه خواستید به فقها و اینهایی که روایات ما را نقل می‌کنند مراجعه کنید. یک عده‌ای گفتند نه، به همان دلیلی که پیغمبر علی را تعیین کرد و علی ائمه‌ی بعدی و پشت سرش آمدند، همان باب رحمت الهی باید همیشه باز باشد و بنابراین امام هم جانشین، نه جانشینی که مثل خودش باشد مأمور تعیین کرد مثل مباحثی که تعیین می‌کنند و کیلی، خادمی که تعیین می‌کنند، تعیین کرد که در زمان غیبت او این وظیفه را انجام دهند. این وظیفه‌ای که کسانی مثل ابوذر و سلمان بپروراند، نه اینکه همه‌ی اینهایی که می‌آیند همان ابوذر و سلمان می‌شوند نه! وظیفه‌ی اینکه کسانی که این استعداد را دارند در آن راه باشند. و آن عده‌ی دیگر مأمور آداب ظاهری هستند. اینجا اختلاف و تفاوت شریعت و طریقت پیدا شد.

شریعت یعنی اختصار به ظاهر عبارت، ظاهر عمل. طریقت یعنی

بجا آوردن آن عمل با توجه به معنا. شما نماز می‌خوانید، اینکه وضو می‌گیرید و می‌ایستید و تکبیر می‌گویید آن اعمال را انجام می‌دهید. اینها شریعت است باید هم انجام بدهید اما اگر حمد و سوره را که می‌خوانید در حمد و سوره می‌گویید اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ<sup>۱</sup> خدایا راه راست را به ما نشان بده که معنی آن همینطوری بگوییم معلوم است. من می‌خواهم بروم به جویمند می‌گویم راه راستش کدام است؟ می‌گویند از این طرف. ولی آن راهی را می‌خواهید که به سوی خود خدا هست. آن راه را نشان می‌دهد. چه مجوزی برای این تقاضا می‌خواهید یا بگوییم سفارش‌نامه یا بگوییم معرفی‌نامه. می‌گویید اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ<sup>۲</sup> فقط تو را می‌پرستیم، «فقط» یادتان نرود در فارسی. فقط تو را می‌پرستیم و فقط از تو یاری می‌جوییم برای چه یاری می‌جوییم؟ اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ این طریقت است اما از لحاظ تاریخی طریقت همان بیعتی است که امام می‌گرفت که مفصلاً صحبت شده است.

هیچ مجموعه‌ی قانون و قانونی که به اصطلاح شریعت، ما بگوییم بدون عرفان نمی‌شود حتی قوانین عادی که در حکومت‌ها هست و اجرا می‌شود یک اصطلاحی دارند حقوقدان‌ها می‌گویند روح قانون. مثلاً قانون منع کشت خشخاش را نوشتند، روح این قانون این

۱. سوره فاتحه، آیه ۶.

۲. سوره فاتحه، آیه ۵.

است که جلوی اعتیاد را سد کنند. اصطلاح حقوق‌دان‌ها این است که روح قانون این است. اصطلاح ما یعنی اصطلاح مذهبی می‌گوییم طریقت. هر قانونی غیر از ظاهرش یک معنایی و یک هدفی دارد. البته شریعت بی‌طریقت نمی‌شود، طریقت هم بی‌شریعت نمی‌شود. می‌گویند شریعت تقدّم زمانی دارد، تقدّم اولی. یعنی شریعت مقدّم بر طریقت است نه اینکه لازم‌تر است، مقدّم است یعنی اینکه جلوتر است. باید اول شریعت را اجرا کنید، نماز را به آن صورت. طریقت تقدّم معنوی دارد یعنی طریقت هدف واقعی این شریعت است.

این است که در اخذ بیعت تعظیم امرالله است، امر خدا را بزرگ بشمارید. امر خدا چیست؟ آنچه پیغمبر به ما گفته امر خدا این است؟ آنچه در قرآن هست و آنچه احکام هست. بزرگ شمردن یعنی اهمّیتش بدهید هر چیز آن را پشت گوش نیندازید.

آنهایی که مثلاً استطاعت پیدا می‌کنند پشت گوش نیندازند بگویند سال دیگر مکه می‌روم، همان سال اسم بنویسند. در همه‌ی موارد به اصطلاح مثلاً نمازشان را پشت گوش نیندازند. می‌گوید حالا نماز نشد، نشد بعداً قضا می‌خوانیم. نه! اهمّیت بدهید مهم‌تر از اهمّیت دادن همین است که اجرا کنیم وقتی خدا می‌گوید نماز را بخوانید هم به این امر او اهمّیت بدهید و هم اینکه فوری در موقع خودش اجرا کنید.

این است که شریعت و طریقت در مکتب ما، در مکتب عرفان از هم جدا نیست چسبیده به هم است مثل شیره و شیرینی. یک ظرف شیره جلوی شما هست، این چیست؟ این یک مایع سیاهی است، مایع سرخی است. وقتی چشیدید آن شیرینیش طریقت است از نظر ما اینها جدا از هم نیست. منتها یک عده‌ای که فقط و فقط شریعت را می‌دانند و منحصر می‌دانند اسلام را در شریعت، که الان تبلیغات جهانی هم اینطوری شده، اسلام که می‌گویند یعنی این احکام شریعت. بعضی از اینها اصلاً معتقد نیستند که ممکن است یک حرفی باشد که آنها نمی‌دانند. یکی اگر بگوید من یک چیزی می‌دانم و یک راهی هست و شما نمی‌دانید تکفیرش می‌کنند می‌گویند تو کافری. هر چه هم شهادتین بگوید، ۱۵ تا شهادت بدهد، از اوّل از همه‌ی انبیا شهادت بدهد و همه‌ی اولیاء شهادت بدهد، باز هم می‌گویند چون مرا قبول نداری تو کافری، نه!

ما به انتقادی که از ما می‌شود کار نداریم، ما شریعت و طریقت را مثل مغز و پوست، مثل شیره و شیرینی شیره از هم جدا نمی‌کنیم و نمی‌توانیم جدا کنیم و می‌گوییم اسلام واقعی این است. ان شاء الله خدا به ما توفیق بدهد.

در مورد سوره‌ی حاقه / قیامت / آیات قرآن در مورد قسم نخوردن خداوند / تفسیر و

معنا کردن آیات قرآن، باید با خود قرآن باشد / رابع به سوره‌ی معارج / صلاة

به معنای یاد خدا<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

سوره‌ی اولی که خوانده شد سوره‌ی حاقه بود. الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ<sup>۲</sup> شرحی از روز قیامت است، اصطلاحی هست به نام قیامت کبری. در مقابل قیامت کبری، قیامت صغری هم باید باشد. قیامت کبری همه‌ی این خصوصیات است که در این سوره و سوره‌های دیگر فرموده‌اند. در مورد قیامت صغری فرمودند هر کسی مُرد قیامتش برپا می‌شود، یعنی نمونه‌ای از آن قیامت را می‌بیند. حالا اینها چون به بعد از ما مربوط است، می‌توانیم خودمان را به خدا بسپاریم. آنچه به ما فرموده است تا می‌توانیم انجام بدهیم برای بعدش خودمان را به خدا می‌سپاریم. ما چه کسی هستیم که بخواهیم فکر کنیم چطور می‌شود؟ هر چه می‌شود ما بنده‌ایم، هر کار خواست می‌کند.

۱. تاریخ ۱۳۸۳/۱۲/۲۸ ه. ش.

۲. سوره حاقه، آیات ۱-۲.

الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ، حَاقَه یعنی آن چیزی است که مسلماً انجام می‌شود از حق می‌آید یعنی واقعیت است و صحت دارد. حَاقَه تأکید است در واقع در وقوعش و در حَقَانِیتش. به چند نوع لغت قیامت را ذکر کردند یکی خود قیامت، یکی حَاقَه، یکی قارعه است یعنی در هم می‌کوبد همه چیز تمام می‌شود از نو می‌شود و اسامی دیگری. خصوصیات آن روز را می‌گوید. یک آیه‌ای دارد که این آیه، یک تفسیرهای عجیبی مجسّمه از آن کردند یعنی آنهایی که به تجسّم معتقد هستند. آیه‌ای می‌گوید که وَحَمَلُ عَرْشِ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ<sup>۱</sup>، آن روز عرش پروردگار را هشت نفر، نمی‌گویند ۸ نفر انسانی یا ۸ نفر ملائکه، ۸ تا حامل دارد. راجع به این خیلی صحبت کردند اخبار مختلفی هم از ائمه آمده که این ۸ نفر ۸ تا انسانند. ۴ نفر از قدیمی‌ها نوح است و ابراهیم و موسی و عیسی، ۴ نفر از اخیری‌ها پیغمبر و علی و حسن و حسین. این خبرهایی است.

در اینجا آن مکتب به اصطلاح مجسّمه، آنهایی که تمام آیات قرآن را فقط به همین صورت ظاهر معنی می‌کردند، آنها می‌گویند بله ۸ تا ملائکه شکلش هم چنین است و چنان است روی دوششان می‌آورند یک تختی است. ولی با تمام آیات قرآن و تعلیمات قرآن که ما بخوانیم می‌فهمیم که بعد از این دنیا یعنی روز قیامت دنیای مادی

نیست دنیای زمان و مکان نیست چون (حمل می‌کند) یعنی حرکت می‌دهد، حرکت مستلزم زمان است و مکان. این حرکتی که ما در ماده می‌بینیم. آن دنیا، دنیای زمان و مکان نیست، این را باید جزء آیات متشابه حساب کرد حالا من متخصص اخبار نیستم که این اخبار صحیح است یا سقیم است نمی‌دانم. چون اخبار سقیم هم خیلی زیاد است. به هر جهت همین که خداوند فرموده است و به ما توضیحی که درخور فهم ما باشد داده اکتفا می‌کنیم، می‌گوییم معنایش هر وقت خداوند مصلحت دانست آشکار خواهد شد. یک جایی دارد قسم می‌خورد به این قرآن. آخر می‌گفتند که قرآن را فلان کس که دانشمند است بر حضرت املا کرده و ایشان نوشتند که این دو نفر را می‌نویسند یکی سلمان فارسی که سلمان فارسی در مدینه آمد مسلمان شد و این سوره و بسیاری سوره‌هایی که معارف قرآنی و معارف اسلامی را دارد در مکه نازل شد. آن کسی هم که غلامی بود می‌گفتند در طائف شاید اصلاً نیم ساعت بیشتر حضرت را ندید که بعد مسلمان شد. این گفتار پیغمبری است که خداوند او را مأمور کرد. در اینجا خداوند با قسم یاد می‌کند ولی چطور؟ می‌فرماید فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ.<sup>۱</sup> ظاهر عبارت «لا» دارد، یعنی نه، قسم نمی‌خورم به آنچه می‌بینید و آنچه نمی‌بینید. در چند جای قرآن هست خداوند قسم می‌خورد هم با لغت

---

۱. سوره حاقه، آیات ۳۹-۳۸.

قسم می‌خورد و هم «واو» می‌گوید وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا<sup>۱</sup> قسم به شمس. وَالضُّحَىٰ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى<sup>۲</sup>، قسم به شب وقتی که آمد ولی در اینجا و چند جای دیگر که دو جایش را یادم است خداوند می‌گوید قسم نمی‌خورم. یک جای دیگر در سوره‌ی بلد می‌گوید لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ<sup>۳</sup>، لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ<sup>۴</sup>، وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ<sup>۵</sup>، قسم نمی‌خورم به روز قیامت و قسم نمی‌خورم به نفس لوامه. در یک سوره‌ای دارد می‌گوید فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ<sup>۶</sup>، قسم نمی‌خورم به جایگاه ستارگان و این قسم را اگر بدانید قسم مهمی است. اینجا بعضی‌ها آمدند گفتند که «لا» زائد است، «لا» زائد نمی‌تواند باشد وقتی می‌گویند این کار را نکنید، اگر بگوییم «نون» زائد است یعنی بکن. اصلاً خلافتش می‌شود. نمی‌شود گفت «لا» که قسم نمی‌خورم آن «نون» زائد است می‌گوید قسم می‌خورم، این از شأن خداوند و پیغمبر به دور است که زائد بگویند.

بعضی‌ها می‌گویند به این صورت خواسته بطور غیرمستقیم قسم بخورد ولی می‌خواهد بگوید که این قسم خیلی مهم است و من این چنین قسمی نمی‌خورم. این یک خرده صحیح‌تر به نظر می‌رسد ولی اگر

۱. سوره شمس، آیه ۱.

۲. سوره الضحی، آیات ۱-۲.

۳. سوره بلد، آیه ۱.

۴. سوره قیامة، آیه ۱.

۵. سوره قیامة، آیه ۲.

۶. سوره واقعه، آیات ۷۵-۷۶.



این نظر هم صحیح باشد این استنباط را ما می‌توانیم بکنیم که اولاً تا بتوانیم قسم نخوریم و اگر قسم می‌خوریم قسم را متناسب با آن موضوع بخوریم. برای یک چیز خیلی جزئی یک قسم خیلی بزرگی بخوریم نه! تناسب قسم با موضوع است ولی بنابه این قاعده‌ی کلی که عبارات قرآن را آنچه می‌فهمیم، به‌جای خود ولی نباید خارج از عبارات ظاهر قرآن معنی کرد. استنباطی که می‌کنیم جداگانه است. مثلاً همان *وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ مَّائِيَةً<sup>۱</sup>* نمی‌توانیم بگوییم ۱۲ تا حمل می‌کنند یا ۱۵ تا جن حمل می‌کنند نه! می‌گوییم ۸ تا حمل می‌کنند می‌توانیم فکر کنیم که این ۸ تا چه است؟ افراد بزرگواری هستند؟ یا فرشتگان هستند؟ چی هست؟ ولی این فکر هم تا قرائنی نداشته باشیم نمی‌شود تصوّر کرد که صد در صد صحیح است ولی می‌توانیم این استنباط را بکنیم. در اینجا هم وقتی می‌فرماید قسم نمی‌خورم نباید بگوییم قسم نمی‌خورم یعنی قسم می‌خورم هرگز چنین معنایی را خدا در نظر ندارد. پس چرا اینطوری با این عبارت «لا» گفته؟ باز از خود قرآن پیدا می‌کنیم. تفسیر و معنا کردن آیات قرآن با خود قرآن باید باشد در یکی از این جاهایی که الان هم خواندم خداوند می‌گوید *فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ<sup>۲</sup>*، من قسم نمی‌خورم به مواقع نجوم، اگر بدانید این قسم خیلی مهم است یعنی چون قسم

۱. سوره حاقه، آیه ۱۷.

۲. سوره واقعه، آیات ۷۶-۷۵.

مهمی است من قسم نمی خورم. این آن معنا را می‌رساند که قسم هم می‌خورم یعنی مسأله چون خیلی مهم است آن موضوع هم خیلی مهم است جایز هست که فکر کنیم و به آن قسم بخوریم ولی من قسم نمی‌خورم برای اینکه این قسمی است که اگر بدانید خیلی بزرگ است. مابقی بیشتر آیات این سوره راجع به قیامت است.

سوره‌ی بعدی که خواندیم سوره‌ی معارج است. معارج یعنی نردبان‌ها هر چیزی که انسان را پله پله بالا ببرد معارج است. آیات اولیه می‌فرماید یک سائلی، یک خواستاری، خواستار شد عذابی که واقع می‌شود آن عذابی که برای کافرین دفع آن ممکن نیست از جانب خداوندی که دارای نردبان‌هاست که این استنباط را اول بکنیم که خداوند دارای نردبان‌هاست یعنی بندگان را که بخواهد بالا ببرد عروج بدهد با نردبان بالا می‌برد، تدریجاً بالا می‌برد. در اینجا بی‌مناسبت نیست این را بگوییم که بعضی از فقرا، مشرفین می‌نویسند آقا ما ۳۰ سال پیش مشرف شدیم هیچ فرقی نکردیم بعد از آنها می‌پرسم آیا انجام دادید؟ می‌گویند: ای؟ گفتم شما می‌گویید ای، خدا هم می‌گوید ای. به‌علاوه تشرّف این نیست که طناب بیندازند با هلی‌کوپتر تو را بالا ببرند. تشرّف، به این منزله است که شما از اینجا می‌خواهید بروید به مثلاً مشهد، راه خاکی کویر پیاده دارید می‌روید و گم می‌شوید. یکی می‌آید دستتان را می‌گیرد می‌آورد سر جاده‌ی

آسفالتی می‌گوید این جاده آسفالت است مستقیم بروی به مشهد می‌رسی. جاده آسفالت است راهنما هم نشانتان داده باید در این جاده راه بروید تا به مقصد برسید. تشرّف به منزله‌ی این است که شما را سر راه آوردند، به‌قولی سر طاس نشانند. آوردند سر راه نشانتان دادند از این راه بروید بعد مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ<sup>۱</sup>، از خداوندی که کارهایش درجه‌بندی دارد بخواهید و این راه را بروید تا به مقصد برسید. این داستانش روی هم رفته یک خرده با روایات مختلف است ولی این است که کسی آمد پیش پیغمبر و گفت این همه عذاب می‌گویی، بگو عذاب بیاید، اگر اینطوری است بیاید، که روایت خیلی مشهورترش این است که وقتی پیغمبر علی را تعیین فرمود: یک نفری آمد اگر نبود از پیغمبر سؤال کرد که تو چنین حرفی زدی یا نه و اگر هم بوده سؤال کرد که علی جانشین تو است؟ پیغمبر فرمود بله من گفتم که علی جانشین من است. گفت یا محمد گفتم نماز بخوان خواندیم، روزه بگیر کردیم، به حج برو رفتیم، اینقدر از اموال جدا کن بده دادیم، حالا برای بعد از خودت هم می‌خواهی پسر عمو، دامادت را تعیین کنی؟

در این سوره یکی از خصوصیات روز قیامت را فرموده است که در این روز آنهایی که عذاب برایشان می‌آید حاضرند، دلشان می‌خواهد، زن و فرزند و تمام زندگی‌شان را فدا کنند که از این عذاب نجات پیدا

---

۱. سوره معارج، آیه ۳.

کنند یعنی اینقدر مهم است که حاضرند همه چیز را بدهند ولی خداوند قبول نمی‌کند آن عذاب برایشان هست. چرا؟ در واقع می‌فرماید چون انسان ذاتاً حریص آفریده شده، حریص یعنی زیاده‌طلب، چه در خوبی چه در بدی حریص آفریده شده وقتی خیری به او می‌رسد بخیل می‌شود آن خیر را به دیگران نمی‌دهد و (چون فرمود انسان حریص است) فرمود، به جز مصلین آنها که نمازگزارند. صلاة در قرآن هم به معنای نماز، همین نمازی است که می‌خوانیم و هم به معنای هرگونه دعا و عبادتی است. به آن هم صلاة می‌گویند.

می‌فرمایند چه کسانی از این وضع مستثنا هستند؟ آنهایی که دائماً در نمازند به قول باباطاهر: «خوشا آنان که دائم در نمازند» باز اینجا بعضی‌ها دائم را معنی کردند یعنی مداوم، یعنی همیشه نمازهایشان را می‌خوانند چون می‌گویند نمازهایشان، این نماز پنجگانه که مال آنها نیست، این مال همه است پس منظور نمازهای مستحبی است یا نمازهایی است که نذر می‌کنند. این یک معنای کوچکی است از این عبارت که ما می‌فهمیم ولی معنای مهم‌ترش چیست؟

وقتی خدا می‌فرماید در نماز دائمند ما نمی‌توانیم این لغت دائم را یک معنای دیگر کنیم بگوییم مداومند نه! یعنی در نماز دائمند اما چطور می‌شود در صلاة دائم بود؟ در این نمازی که ما می‌خوانیم

نمی‌شود دائم بود برای اینکه وقتی سلام دادی، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ گفتید نماز قطع می‌شود تا بایستید و دومرتبه نماز بخوانید یک دهم ثانیه هم اگر فرض کنید فاصله است پس نماز دائم نمی‌شود. به‌علاوه می‌خواهیم، در موقع خواب این نماز قطع می‌شود پس در اینجا صلاة به معنای این نماز نیست. در اینجا نماز به معنای بالاتر از این نماز است.

در سوره‌ی دیگری می‌فرماید الصَّلَاةُ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ<sup>۱</sup>، این نماز انسان را از فحشا و منکر منع می‌کند ولی یاد خدا از این بالاتر است. پس در این آیه‌ای که خواندم صلاة اولی به معنای همین نماز عادی است ولی در اینجا صلاة به معنای یاد خداست وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ که آن می‌شود دائم باشد، در خواب هم هست. اینکه از ائمه هم رسیده که موقع خواب در حال یاد خدا بخوابید که در خواب هم دلتان ذکر خواهد گفت که خیلی‌ها عملاً برایشان ثابت شده است.

دلیل دیگر این است که چند آیه بعد از همین می‌گوید که آنهایی که محافظ نمازند، نمازشان را حفظ می‌کنند اینجا به معنای همین نماز است اگر آن اولی الذین هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ<sup>۲</sup> به معنای نماز بود دیگر این چرا دفعه‌ی دوم تکرار کرده؟ این خودش یک دلیل بر ذکر و یاد خداوند است که خود خداوند در قرآن می‌فرماید

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۲. سوره معارج، آیه ۲۳.

وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ.

خداوند می‌تواند در هر درجه‌ای از این نردبان ما را بگذارد، دست  
ما را بگیرد یکی یکی بالا ببرد. ان شاءالله.

در مورد سود بانک / مال حلال و حرام / درباره‌ی ربا / بانک خصوصی / صحیح بودن سودی که بانک های دولتی می دهند / حکم شرعی و حکم طریقتی در مسائل مالی و نظر شبلی<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

من دیدم که از ساعت ۷:۳۰ من حاضرم، قبلش هم از ساعت ۷ همینطور. گفتم ۷:۳۰ ولی بعضی‌ها (البته اینها در مورد به‌خصوص محلّی‌ها است) می‌گویند در آن ساعت، خانم‌ها به‌خصوص کار دارند و زندگی را مرتّب می‌کنند و برنامه‌ی بعدی را، دیرترش کنید. حالا نمی‌دانم نظر اکثریت چیست؟ فکر کنید. به‌هرجهت من از ۷:۳۰ هستم حالا بیشتر طولش می‌دهیم.

راجع به بانک سؤال شده است. این معاملاتی که ما با بانک‌ها داریم، خیلی سؤال می‌شود در دو جلسه‌ی عمومی هم در تهران گفتم، به‌نظرم جلسه‌ی آقایان بود. من راجع به این خیلی صحبت کردم در موقعش هم یک مقاله‌ای نوشتم که در کلاس درس هم می‌گفتم چون این مسأله‌ی شریعتی است که باید اهل شریعت حل کنند البته طریقت از شریعت جدا نیست اهل طریقت هم می‌خواهند بدانند پولی که

می‌گیرند حلال است و آن حلال که مصرف کنند به دلشان بچسبد. هر چند امروز حلال و حرام خیلی قاطی شده است. یک اثری که از قدیم می‌گفتند وقتی مال حرام قاطی مال آدم شد برکت از زندگی می‌رود که این را عملاً می‌بینیم! بله! برکت از زندگی‌ها رفته برکت هم یک چیزی نیست که به ترازو وزن کنند یک چیز احساسی است، آدم احساس می‌کند، جهتش هم این است که خیلی مال‌های حرام و حلال قاطی شده که ما نمی‌دانیم. اگر بدانیم و مال حرام را مصرف کنیم، قاطی مالمان باشد هم بی‌برکتی دارد و هم گناه دارد اما چون نمی‌دانیم گناه ندارد ولی بی‌برکتی آن سر جای خودش هست. از لحاظ آنهایی هم که برکت و اینها حالیشان نمی‌شود می‌گوییم این خیلی روشن است. برای اینکه وقتی قرار بر این شد یعنی زندگی‌ها اینطور شد که پرتقالی که می‌خوریم قندی که مصرف می‌کنیم، منزلی که در آن نشستیم می‌خواهیم نماز بخوانیم اینها غصب باشد، این از یک نفری غصب شده حالا از ۵۰۰ سال پیش بگیریم یا بعد همینطور مردم به کار و زندگی بی‌رغبت شدند، به اینکه کارخانه درست کنند و کار خیر بکنند بی‌رغبت شدند کار کم می‌شود این بی‌برکتی می‌آورد. بعضی هستند که برکت را مستقلاً معتقد نیستند اما برای ما که برکت را یک نعمت الهی می‌دانیم اضافه بر نعمات ظاهری می‌فهمیم که می‌گوییم برکت ندارد.

یکی از این چیزهای حرام که آنوقت‌ها خیلی درباره‌اش بحث



بود این سودی است که بانکها می‌دادند که به اصطلاح سود ربوی باشد، ربایی باشد اما هر سودی ربایی نیست کما اینکه اوّل باری که بانکها با آن مقرّرات خاصش تأسیس شد و بعد صندوق ملّی تشکیل شد، در گناباد صندوق را تشکیل دادند چون خیلی از آقایان علما نظر داده بودند که صندوق پس‌انداز ملّی که بانک تشکیل داده سودی که می‌دهد حرام است مردم ناراحت بودند که این سود حرام است، خیلی‌ها رغبت نکردند. ولی از دو نفر من یادم است یکی مرحوم آقای بروجردی استدلالی کرده بودند و گفتند سود صندوق پس‌انداز ملّی مانعی ندارد. در اینجا در گناباد هم تشکیل که شد برای اینکه مردم رغبت کنند و بدانند که حلال است اوّل آمده بودند خدمت حضرت صالح‌علیشاه، ایشان برای خودشان و مادرمان و تمام فرزندانمان، حساب باز کردند صندوق پس‌انداز، نه بانک. حساب باز کردند و آن قرعه‌کشی سال اوّلی که شد سه تا جایزه در گناباد افتاد یک ۵۰ تومانی، دو تا ۱۰ تومانی هر سه‌تای آن به ما سه برادر افتاد. مرحوم آقا هادی برادر بزرگ‌تر من که مرحوم شدند و من و آقای دکتر نعمت‌الله که باز زمزمه در گرفت که اینها با هم ساختند و فلان. ولی منظور برای اثبات اینکه حلال است، مرحوم آقای بروجردی نظر دادند. بعد هم همان وقتها بود چون به هرجهت در کلاس درس از من می‌پرسیدند که من بارها گفتم البته در آن روزگار که مسلمانی جایزه نداشت و مالیات داشت کسی که

مسلمان بود، یعنی من خودم در دانشکده بعداً در دادگستری به مسلمانی شناخته شده بدم الحمدلله که بدنام نبودم و الحمدلله که اسلام را بدنام نکردم آنوقتی که به اصطلاح مشغول بودم. به هر جهت در آنوقت‌ها در درس، صحبت ربا شد این قسمت هم چون با زندگی‌های ما خیلی در ارتباط است بد نیست که همه بدانند البته اینجا کلاس دانشکده‌ی حقوق نیست که من به همان طول و تفصیل بگویم ولی بطور خلاصه صحبت می‌کنم.

ربا، سودی است که حرام می‌باشد، البته چندین نوع ربا هست که آنوقت‌ها مثلاً گندم می‌دادند گندم بگیرند، گندم می‌دادند جو بگیرند ولی حالا فقط ربا، ربای پولی است. ربا به عنوان قرضی که کسی برای مصرف بگیرد و بعد بخواهد سود به آن بدهد این صحیح نیست. مثلاً یکی مریض دارد می‌خواهد بیمارستان ببرد، البته یک وقت می‌گوید که حالا ندارم یک ملکی دارم که دارد فروش می‌رود یا درآمدش درمی‌آید خواهم داشت، حالا به من قرض بده، ولی به هر جهت قرضی می‌خواهد بگیرد که مصرف کند از آن پول سودی نمی‌برد بعد اگر سود بدهد این ربا است برای اینکه او نه تنها از این پول سودی نبرده بلکه خرج هم کرده و یک چیزی هم اضافه‌تر باید بدهد این رباست اما اگر پولی می‌گیرد که با این پول یک کاری راه می‌اندازد یک تجارتی، یک زراعتی یک کارخانه‌ای، یک کاری می‌کند که از آن کار سود می‌برد از

آن پول سودی که می‌برد یک‌قدری به این می‌دهد، این حلال است. فرض کنید یکی می‌خواهد منزلی بخرد که از اجاره‌نشینی خلاص بشود می‌گوید باید ماهی اینقدر بیخود اجاره بدهم به یکی می‌گوید یک منزل خیلی ارزان پیدا شده اینقدر کم دارم به من بده که این را بخرم از آن اجاره‌ای که خلاص شدم نصف آن را در هر ماه به تو می‌دهم. این چون بهره می‌برد یک استفاده‌ای می‌برد از آن استفاده چیزی می‌دهد اما اگر از اول کسی شرط کند که این پول را می‌دهم که صدی ده به من در ماه بدهی این غلط است، شرط کردن غلط است. از مبلغی که او استفاده می‌کند از آن مبلغ می‌تواند چیزی بدهد حالا ممکن است این کاری که می‌کند، استفاده‌ای که می‌برد از زراعت باشد از تجارت باشد از هر چه باشد یک استفاده‌ای می‌برد. این خیلی منطقی هم هست که از آن استفاده‌ای که می‌برد یک چیزی بدهد، یک هدیه‌ای بده ولی اینکه شرط بکنند آن شرط غلط است. شرط اینکه اینقدر به من در ماه بدهی آن شرط غلط است، باید آنچه به اختیار طرف است. این مقررات را وقتی گذراندند و برای انسان‌هایی گذراندند که آن انسان‌ها یک معنویتی داشتند یک ایمانی داشته باشند برحسب آن ایمان خودش از آن مبلغی که درآمد دارد می‌آید نصفش، ثلثش را برمی‌دارد به آن طرف می‌دهد.

اما اینکه افراد این کار را بکنند بله ممکن است یک فردی هم

از شما پول بخواهد برود کاری بکند تجارتي بکند و استفاده ببرد، از آن استفاده یک چیزی بدهد این جایز است. اما اگر رفت و ضرر کرد در این صورت حقیقت این است که از ضرر هم شما شریک باشید ولی این را هرگز هیچکس نمی‌کند پول بدهد بگوید اگر ضرر کردی من قبول دارم اگر نفع کردی یک قدری به من بده. این است که اینطور معامله یا اینطور پول دادن به افراد صحیح نیست و به همین دلیل بانک خصوصی هم به نظر من صحیح نیست. بانک خصوصی مال یک افرادی است منتها به جای یک نفر پنج نفر از شما صاحبان سهام این قرض را کردند اما بانک‌های دولتی چون وصل به همه‌ی جامعه است همه‌ی جامعه می‌دهد می‌گوید به من بده من اینقدر بیمه می‌کنم که به تو بدهم برای اینکه نفع و ضرر بدست خود آن بانک است این است که بانک‌ها را اول ملی کردند در واقع به توصیه‌ی من بود که در دانشکده درس می‌دادم که برای اینکه از حرمت ربا خلاص بشویم بانک‌ها و بیمه‌ها باید ملی بشود یعنی پشت سرمایه‌ی دولت باشد که اگر هم ضرر کرد دولت این ضرر را تحمل کند بگوید که برای یک فرد من، این ضرر سنگین است، من تحملش می‌کنم. بنابراین تشکیل بانک خصوصی به نظر من صحیح نیست، این پیشنهادی که شده. ولی در مورد بانک‌های دولتی و پول دادن به آنها، سودی که می‌دهند صحیح است، اشکال ندارد. اما اینجا یک مسأله پیش می‌آید، این حکم شرعی

آن است یعنی این کار را بکنید هیچ ضرری ندارد و حلال است اما حکم طریقتی آن اگر یادتان باشد، حتماً هر که شنیده یادش است هر که هم شنیده و فراموش کرده برایش تکرار می‌شود. از شبلی که از بزرگ‌ترین عرفای تاریخ است شاگرد اول به اصطلاح مکتب جنید بغدادی که مدت‌ها هم حکومت می‌کرد، حاکم کوفه و بصره و این جاها بود و خیلی متشخص در سطح بالا بعد خداوند زد پس کله‌اش آمد این طرف و فهمید که راه این است، به هر جهت از عرفای بزرگ بود. یک نفر از او پرسید که (چون مجتهد هم بود دانشمند و....) پرسید که زکات ۴۰ دینار چقدر است؟ آنجا واحد پولشان دینار بود دینار و درهم، زکات ۴۰ دینار چقدر است؟ شبلی گفت اگر از فقیه می‌پرسی یک دینار. از آن ۴۰ دینار یک دینار برمی‌داری می‌گویی این زکاتش است، حکم زکات این است، یک چهلم سکه ولی اگر از من می‌پرسی یعنی از عارف می‌پرسی ۴۱ دینار یعنی از خود ۴۰ دینار بیشتر. یک دینار به فقیه می‌دهی مابقی آن را کفاره‌ی اینکه چرا ۴۰ دینار را نگه‌داشتی، انبار کردی؟ یا این را باید بدهی به مستمندان و یا اینکه این را به کار بیندازی و از سودش مردم بهره ببرند. البته این شرحش را من دادم، خود شبلی اینطور نگفت فقط گفت ۴۱ دینار.

من یک مرتبه این داستان را شنیده بودم و خیلی در این قسمت به اصطلاح وسواس داشتم، وسواس نه به معنای بدش به معنای خوبش

یعنی خیلی احتیاط کردم. یکی از فقرای بسیار خوب که ما در تهران بودیم گفت که یک معامله‌ای هست که خیلی باصرفه است خیلی خوب است و من ده هزار تومان کم دارم. (این قضیه برای خیلی پیش است). اگر داری به من قرض بده. به او قرض دادم، آدم مطمئنی هم بود. بعد از یک ماه یا دو ماه آمد آن قرضش را پس داد یک مبلغی هم اضافه داد. گفتم این چیست؟ گفت من از آن معامله سودی بردم و این سهم تو می‌شود اگر هم می‌گرفتم هیچ اشکالی نداشت گفتم که من چون آنوقت به قصد این ندادم که سودی ببرم که خود داشتن قصد و نیت یک چیزی است که در طریقت، در عرفان خیلی مهم است. مثلاً مثل اینکه در نماز شما به قصد نماز عصر نماز می‌خوانید تکبیر می‌گویید بعد بین نماز یادتان بیاید که نماز ظهر را هنوز نخوانده‌اید تا آن را نخوانید این درست نیست نیتتان را عوض می‌کنید به نیت نماز ظهر ادامه می‌دهید این صحیح نیست، غلط است. آن نیتی که کردید آن ملاک است.

من گفتم نیت در قرض کردم و نه نیت در استفاده، چون این نیت را نداشتم قبول نکردم پس دادم. قبول هم می‌کردم گناهی نبود، حرام نبود. بعد ایشان یک آب‌میوه‌گیری گرفت، آب‌میوه‌گیری را برای من کادو آورد. روز، کادو آورد شب من خواستم از این آب‌میوه بگیرم تا شروع کردیم خراب شد، از آن استفاده‌ای نبردم. نه تنها متأثر نشدم

خیلی هم خوشحال شدم، خیلی خوشحال شدم که خداوند نخواست از خلاف نیتم ولو حلال هم هست من بهره‌ای ببرم. این جنبه‌ی احتیاطیست است وَاَلَا جنبه‌ی شرعی آن همانی است که گفتم هیچ اشکالی ندارد.

در اینجا آن عبارت عربی، مثل عربی که می‌گوید حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ. در قرآن به نظرم سوره‌ی واقعه است، در سوره‌ی واقعه می‌فرماید: وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً<sup>۱</sup>، شما انسان‌ها سه گروه هستید: یک دسته مقربین هستند آنهایی که خیلی به خداوند نزدیکند، خداوند مقربین را نزدیکشان کرده. یک دسته آنهایی که آدم‌های خوبی هستند و می‌روند دنبال تکامل به خداوند، علاقه دارند، ارادت دارند، اهل توحیدند، محاسنی دارند اینها ابرار هستند، نیک مردان. درجه‌شان از آن مقربین پایین تر است آن مقربین کسانی هستند که خدا انتخابشان کرده مثل حضرت خلیل الرحمن که خداوند او را به دوستی انتخاب کرد. وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا.<sup>۲</sup> اینها مقربین هستند، اینها ابرارند. دسته‌ی سوم که خدا نکند ما جزء آن باشیم.

در این مثال می‌گوید این ابرار خوبند، مقربین هم خوبند، مقربین که در بالا هستند می‌گوید آن چیزهایی که برای ابرار ضرر ندارد و حسنه است برای مقربین گناه دارد. حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ برای

۱. سوره واقعه، آیه ۷.

۲. سوره نساء، آیه ۱۲۵.

آنها درجاتی است. همین درجات هم برای مقامات عرفانی و معنوی وجود دارد ابراری داریم، مقربینی داریم و هم در احکام شرعی.

یک نمونه‌اش که در داستان‌ها هست در داستان حضرت یوسف در قرآن آمده است. حضرت یوسف از مقربین بود وقتی در زندان دو نفر زندانی خواب دیدند و آمدند خدمت حضرت عرض کردند خواب ما را تعبیر کن. کسی که محرم فرعون بود، محرم اسرار بود، خواب دید در مجلس فرعون هست و مثل قدیم دارد خدمت می‌کند سرویس می‌دهد و یکی دیگر خواب دید که یک طبقی پر از نان روی سرش است دارد می‌رود کلاغ‌ها می‌آید از آن می‌خورند. اینها گفتند تعبیرش چیست؟ حالا حضرت چه تعبیر کرد! این یکی که خواب دیده بود که در مجلس پادشاه است گفت تو را می‌بخشند و برمی‌گردی به همان شغل سابق یعنی برمی‌گردی در مجلس عیش و نوش پادشاه خدمت می‌کنی. برمی‌گردی به شغل سابق بعد اضافه فرمود. گفت که وقتی برگشتی به اربابت بگو که یوسف بی‌گناه زندانی است. این حرف تمام شد. بعد می‌گویند که جبرئیل یا هر فرشته‌ای که مأمور این کار است خدمت حضرت یوسف آمد. گفت خداوند می‌فرماید چه کسی تو را نزد پدر عزیز کرد؟ تو آنقدر عزیز بودی که حسادت دیگران را برانگیختی. یوسف گفت خداوند کرد. گفت چه کسی به دل آن برادرت انداخت؟ چون می‌خواستند یوسف را بکشند، برادرش یهو داد گفت که فرزند پیغمبر



را نکشید گناه دارد، کشتن او میمنت ندارد. اگر می‌خواهید دور باشد او را ته چاه بیندازید. این فرشته پرسید چه کسی به دل آن برادرت انداخت که این حرف را بزند و تو را از مرگ نجات بدهد؟ گفت خدا. گفت چه کسی تو را برد به خانه‌ی عزیز مصر که آنقدر مثل فرزندش محترم شدی؟ گفت خدا. گفت چه کسی دل زلیخا را آنقدر متمایل به تو کرد که تو را در این کار امتحان کند؟ گفت خدا. گفت چه کسی تو را نگه‌داشت از گناه؟ گفت خدا. آیه‌ی قرآن هم هست. پرسید چه کسی تو را عزیز مصر کرد تو را اینقدر محترم کرد؟ گفت خدا.

## فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوّم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوّم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوّم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)	۶۹ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)	- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)	- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)	- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)		
		۷۰ مَلْخَص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	۷۱ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)	۷۲ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)	۷۳ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)	۷۴ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)	۷۵ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)	۷۶ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
		۷۷ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)	۷۸ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)	۷۹ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)	- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)	۸۰ شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)		
		مجموعه پانزده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۵۰۰ تومان				